

مفاهیمی آموزشی-تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
دوره ی سی و چهارم • حی ۱۳۹۶ • شماره ی بی دربی ۲۹۳
۳۳۲ صفحه • ۹۰۰ ریال
www.roshdmag.ir



رشاد

نواآموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN: 1606 - 9110





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

پیام خدا

خداوند من (عیسی^(ع)) را هر
کجا باشم باعث برکت قرار داده
است.
(سوره ی مریم، آیه ی ۳)



♦ ماهنامه ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
♦ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
♦ دوره ی سی و چهارم ♦ دی ۱۳۹۶
♦ شماره ی پی در پی ۲۹۳

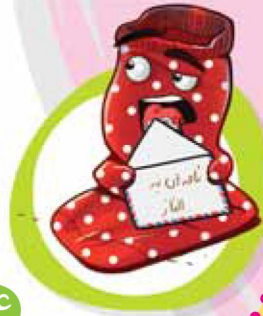


♦ مدیرمسئول: محمد ناصری
♦ شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی،
شکوه قاسم نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرم رودی،
ناصر نادری، بابک نیک طلب و محبت اله همتی



♦ دبیر: افسانه موسوی گرم رودی
♦ دستیار دبیر: زهرا اسلامی
♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
♦ ویراستار: شراره وظیفه شناس

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،
پلاک ۲۶۶
● صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
● تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
● شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸



● وبگاه: www.roshdmag.ir
● پیام نگار: noamooz@roshdmag.ir
● شما می توانید قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ ● تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
● شماره گان: ۱,۲۶۰,۰۰۰ نسخه



۱ دوست بازیگوش من

۲ ماه دی

۳ فوت... فوت... آتش

۴ لطفاً من را بوس نکنید

۵ طوفان بزرگ

۶ باد از کدام طرف می وزد؟

۷ آقای ماه

۸ غول ترسو

۹ لطیفه

۱۰ یک سیب برای بابلاکی

۱۱ سرگرمی

۱۲ شاعر کودکی و روستا

۱۳ ماهی ها

۱۴ تونل بازی

۱۵ ناامید نشدیم

۱۶ کلاس چندمی؟

۱۷ هوای قدرتمند

۱۸

۱۹

دوستِ بازیگوشِ من

معلم سال سوم دبستانم، هر هفته جای نشستن بچه‌ها را در کلاس عوض می‌کرد. یک بار لیلا کنار من افتاد. لیلا خیلی بازیگوش بود. من ناراحت بودم. از خانم معلم خواستم جایم را عوض کند. گفتم که لیلا زیاد تکان می‌خورد. حواسم را پرت می‌کند. خانم معلم گفت: «اگر بتوانی تا فردا چند تا از خوبی‌های لیلا را پیدا کنی، حتماً جای او را عوض می‌کنم.»

باورم نمی‌شد. دقت که کردم، متوجه شدم لیلا خیلی خوش‌خنده، مهربان و دلسوز است. من تا آخر هفته کنارش نشستم و تا آخر سال، با هم دوست بودیم.

افسانه موسوی گرمارودی



بهار

روزهای
مهم

تا حالا فکر
کرده اید زندگی درختان و
تغییر فصل‌ها چه قدر به
زندگی ما انسان‌ها
شبيه است؟

ماه‌دی . علی باباجانی

۴

۴دی: تولد حضرت مسیح (ع)

قبل از حضرت محمد (ص)، حضرت عیسی (ع) پیامبر بودند. نام کتاب آسمانی ایشان، انجیل است. این پیامبر یکی از پنج پیامبر بزرگی است که برای رساندن پیام خدا به مردم، سختی‌های بسیاری را تحمل کردند. نام چهار پیامبر دیگر را می‌دانی؟

۵دی: روز ایمنی در برابر بلاهای طبیعی

به زلزله، تندباد، باران شدید، سیل و رعد و برق، بلاهای طبیعی می‌گویند. ما باید یاد بگیریم چگونه از این بلاها آسیب کم‌تری بینیم. پیشنهادی داری؟





۸

۸دی: وفات حضرت معصومه(س)

وقتی امام رضا(ع) به مشهد رفتند، خواهرشان، حضرت معصومه(س) همراه یاران خود از مدینه به طرف مشهد حرکت کردند؛ اما نزدیک شهر قم بیمار شدند و پس از مدتی در همان شهر از دنیا رفتند.



۶

۶دی: تولد امام حسن عسکری(ع)

امام حسن عسکری(ع)، امام یازدهم شیعیان و پدر حضرت مهدی(عج) هستند. دشمنان، ایشان را سال‌ها زندانی کردند. این حدیث زیبا از این امام است: «هر کس برای وضو در مصرف آب زیاده‌روی کند، وضوی او باطل است.»

تصویرگر: رضا مکتبی

فوت... فوت... آتش



• یگانه مرادی لاکه

رعنا خانم پلو استامبولی پخت. بعد رفت ماست
بخرد؛ اما یادش رفت زیر غذا را خاموش کند.





شعله از زیر قابلمه بیرون زد. اول دمکنی آتش گرفت. بعد یک جرقه افتاد لب پنجره و پرده هم آتش گرفت.

گرچه روی دیوار نشسته بود. آتش را دید. داد کشید: «آتش!»

مامان گنجشکه از لانه بیرون پرید و گفت: «وای، حالا چه کار کنیم؟»

گرچه گفت: «باید فوتش کنیم تا خاموش شود. مثل شمع روی کیک که فوتش می کنند.»

گرچه لپ‌هایش را باد کرد و فوت کرد به پنجره. فوت فوت فوت! اما آتش خاموش نشد. حتی کم هم نشد.

مامان گنجشکه گفت: «آتش را باید با آب خاموش کنیم.»

گرچه گفت: «آب نداریم.»

جوجه گنجشک‌ها از لانه بیرون پریدند و گفتند: «آب نداریم، آب دهن که داریم!»

نکرد؛ فقط فس فس کرد.

آتش داشت زیادتر می شد. مامان گنجشکه فریاد زد:

«فایده‌ای ندارد. باید رعنا خانم را خبر کنیم.»

همه پریدند و دویدند جلوی مغازه. گنجشک‌ها جیک جیک کردند و سرو صدا راه انداختند. رعنا خانم آمد بیرون تا ببیند چه خبر شده. گرچه زنبیلش را گرفت و او را کشید طرف خانه. کلاغه نشست سر دیوار و بلند قارقار کرد. رعنا خانم بالا را نگاه کرد. دود را دید و دوید.

توی آشپزخانه، رعنا خانم پارچ آب یخ را پاشید روی قابلمه. بعد پتو را انداخت روی پرده و هی کوبید روی آن تا آتش خاموش شد. آن وقت نفس راحتی کشید و رفت سراغ قابلمه. پلو استامبولی پر از آب شده بود و بوی دود می داد. رعنا خانم آن را گذاشت توی ایوان. گنجشک‌ها آمدند. پلوی خیس را خوردند و گفتند:

«به‌به! مزه‌ی تَف گنجشک می دهد.»

گرچه گوشت دودی را خورد و گفت: «به‌به! بوی فوت گرچه می دهد.»

کلاغ هم سیب زمینی‌ها را خورد و گفت: «به‌به! مزه‌ی کف صابون می دهد.»

رعنا خانم هم ماست خالی را خورد و گفت: «به‌به! سرد است. مزه‌ی آتش نشانی می دهد.»

گرچه گفت: «راست می گوید.»

آن وقت همه ایستادند سر دیوار و تَف کردند به آتش. تَف تَف تَف!

کلاغ آن‌ها را دید. پایین آمد و گفت: «پرده آتش گرفته، شما دارید تف‌بازی می کنید؟»

جوجه‌ها گفتند: «نخیر، داریم آتش را خاموش می کنیم.»

کلاغه گفت: «این آتش با تَف خاموش نمی شود. باید با کَف خاموشش کنیم، مثل آتش نشان‌ها.»

گرچه گفت: «کَفمان کجا بود؟!»

کلاغه گفت: «من یک تکه صابون دارم، می اندازم توی آتش، خودش کف می کند.»

کلاغه صابون را انداخت توی آتش؛ اما صابون کف



بوس دوست

● مریم هاشم پور

عمر آدم برفی ام
کم تر از یک هفته بود
غصه می خوردم که زود
از کنارم رفته بود

صورتی بامزه داشت
با دماغی از خیار
بوس هایش، وای وای!
سرد بود و آبدار

تازه با هر بوس او
سرخ می شد پوستم
حیف مثل بستنی
آب شد، آن دوستم!



تصویرگر: الهه بهین

نامه

رضا موزونی

رود بود و سنگ
چشمه بود و باد
سنگ ، نامه‌ای
دستِ هر سه داد

چشمه گفت: «نه!»
رود، ناز کرد
باد، نامه را
پیشتاژ* کرد

* پیشتاژ: سریع‌ترین شکل پست کردن یک چیز.



نام کتاب: گل اومد بهار اومد
شاعر: منوچهر نیستانی
ناشر: کانون پرورش فکر کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۱۵۵۴۵

خشمگین‌ها



علی اکبر زین العابدین

گاهی از دست خودمان خشمگین می‌شویم، چون یا کارمان را به موقع انجام ندادیم یا بی دقتی کرده‌ایم.

گاهی ما از دست دیگران خشمگین می‌شویم؛ چون یا به ما حرف بدی زده‌اند یا به ما آسیب رسانده یا ما را مسخره کرده یا قهر کرده‌اند، سرمان داد کشیده‌اند یا حق ما را خورده‌اند.



بعضی‌ها وقتی خشمگین می‌شوند، کم می‌آورند و هر چه طرف مقابل بگوید، قبول می‌کنند.

وقتی خشمگین می‌شویم ببینیم واقعاً حق با ماست یا نه؟



آدم‌هایی هم هستند که موقع خشم، سعی می‌کنند آرامش خود را حفظ کنند تا کار بدی از آن‌ها سر نزنند.

بعضی‌ها وقتی خشمگین می‌شوند، کارهای غیرعادی انجام می‌دهند.



❁ برای این که موقع خشم بد و بیراه نگوئیم، و البته نگذاریم کسی حق ما را بخورد باید سعی کنیم به خودمان مسلط باشیم. مثلاً از یک تا ده بشماریم تا آرام شویم.



❁ می توانیم با کسی که ما را خشمگین کرده است به آرامی گفت و گو کنیم و اشتباهش را توضیح دهیم و نگذاریم دعوا شود.



برو، بپرس

به نظر تو وقتی از کسی عصبانی می شویم، حق داریم یکی از وسایلیش را برداریم تا از او انتقام بگیریم؟ جوابت را در ادامه ی جمله ی زیر بنویس. و روی یک کاغذ نقاشی اش را بکش و برای آن گفت و گوهای بامزه بنویس و برای رشد نو آموز بفرست.

وقتی عصبانی می شویم.....

.....

.....

.....

.....

❁



طوفان بزرگ

● سوسن طاقدیس



حضرت نوح^(ع) به مردم گفت که از طرف خداوند برگزیده شده است تا راه درست زندگی را به آنها نشان بدهد؛ اما هر چه تلاش می کرد، مردم به حرفش گوش نمی دادند، حتی بعضی از آنها می خندیدند و حرف های او را مسخره می کردند.

خداوند به حضرت نوح^(ع) گفت: «کشتی بزرگی بساز. از هر حیوان یک جفت در کشتی بگذار و برای طوفان بزرگ آماده شو.»

ساختن آن کشتی سال ها طول کشید. مردم هر روز به تماشای کشتی می آمدند و بامسخرگی می گفتند: «ای نوح، پس این طوفان که می گفتی کو... کجاست؟»

می گفتند: «این جا بیابان است. و سرتاسر خاک. آن وقت تو کشتی می سازی؟» ساخت کشتی که تمام شد، حضرت نوح^(ع) و پیروانش سوار آن شدند.

و حیوان ها را هم در آن، جا دادند. ناگهان آسمان از ابر بزرگی سیاه شد. باران به شدت شروع به باریدن کرد. از چاه ها و تنورهای توی زمین آب جوشید و بیرون ریخت و سیل به راه افتاد.

مردم از خانه ها فرار کردند و بالای تپه ها رفتند؛ ولی باران چنان بارید که آب از سر تپه ها هم بالاتر رفت. کشتی حضرت نوح^(ع) روی آب شناور شد و حرکت کرد. باران بارید و بارید. اما سرانجام باران بند آمد. آب کمی فرو نشست و کشتی حضرت نوح^(ع) بالای تپه ای بسیار بلند به گل نشست. خداوند آنها را نجات داده بود.

مردم از خانه ها فرار کردند و بالای تپه ها رفتند؛ ولی باران چنان بارید که آب از سر تپه ها هم بالاتر رفت. کشتی حضرت نوح^(ع) روی آب شناور شد و حرکت کرد. باران بارید و بارید. اما سرانجام باران بند آمد. آب کمی فرو نشست و کشتی حضرت نوح^(ع) بالای تپه ای بسیار بلند به گل نشست. خداوند آنها را نجات داده بود.

مردم هر روز به تماشای کشتی می آمدند و بامسخرگی می گفتند: «ای نوح، پس این طوفان که می گفتی کو... کجاست؟» می گفتند: «این جا بیابان است. و سرتاسر خاک. آن وقت تو کشتی می سازی؟» ساخت کشتی که تمام شد، حضرت نوح^(ع) و پیروانش سوار آن شدند.



پس از آن باران، طولی نکشید که همه جا گیاهان
رویدند و زمین پربار شد.
حضرت نوح (ع) حیوان‌ها را آزاد کرد و سال‌های
بسیاری همه در آن سرزمین سرسبز زندگی کردند.



باد از کدام طرف می‌وزد؟

● عبدالهادی عمرانی



۱ این یک بادنماست. بادنما نشان می‌دهد که باد از کدام طرف می‌وزد. تو به راحتی می‌توانی با استفاده از مقوّا، سوزن ته‌گرد و چوب‌پنبه یک بادنما بسازی.

۲ چه بادنماهای دیگری می‌توانی بسازی؟ چه راه‌های دیگری برای پیدا کردن جهت باد سراغ داری؟



● تصویرگر: سام سلماسی

راه پیدا کردن جهت باد	
	در بیابان
	در خیابان‌های شهر
	جایی که آتش روشن است.
	جایی که درخت هست.



۳ چه راه‌های دیگری به فکر می‌رسی؟ مثلاً با نگاه کردن به آسمان. یا با استفاده از انگشت خیس یا یک پر یا لباس و چادری که روی بند آویزان است. از این که برای حلّ یک مشکل، راه‌های گوناگونی پیدا کردی، لذّت بردی؟ به خودت افتخار می‌کنی؟ چه احساس دیگری داری؟



آقای ماه

● شعر: گریس آندراچی
● ترجمه: مهدی مرادی

آقای ماه، مواظب آسمان است
با چشم بزرگ روشنش
نگاهم می کند
و هر جا می روم
دنبال من است

سلام آقای ماه، سلام!

راستی چرا از بین این همه آدم
مرا نگاه می کند؟
چرا دنبالم می آید؟

خدا نگهدار، آقای ماه!
خدا نگهدار!

تصویر: گرسولماز جهانگیری

سر مدادی

○ فاطمه عزیز باوندپور
○ عکاس: اعظم لاریجانی

وسایله‌های لازم:
مقوّا و کاغذهای رنگی،
چسب، مداد رنگی،
قیچی و ماژیک

● نواری از کاغذ را دور مداد بپیچید و با
چسب دو سر آن را محکم کنید.
مقوای رنگی را دولا کنید. روی مقوای تاشده، شکل
حیوان مورد نظر خود را بکشید و دورش را ببرید.





گوش و چشم و دهانش را با مداد رنگی بکشید و یا آن‌ها را از کاغذ رنگی ببرید و روی صورتش بچسبانید.
● حالا شکل آماده را روی حلقه بچسبانید.
● با این سرمدادی‌ها، نمایش هم می‌توانید اجرا کنید



غول ترسو

● کلر ژوبرت

اولین بار بود که از خانه مان می آمدم بیرون. همین که یک ذره جلو رفتم، یک غول خیلی بزرگ، بزرگ تر از غول های قصه های مامانم، من را دید و جیغ کشید. زود برگشتم خانه. من تا حالا هیچ کس را نترسانده بودم، حتی بچه مورچه های همسایه را. مامان خندید و پرسید: «آدم ترسندی؟»

من تا آن روز چیزی از آدم ها نمی دانستم. اول فکر کردم شاید گرک هایم را خوب شانه نکرده ام که ترسناک شده ام، ولی مامانم گفت که خیلی از آدم ها همین طوری از ما می ترسند، حتی اگر خیلی تمیز و مرتب باشیم.

حالا وقتی مامانم قصه می گوید، فقط





نام کتاب: لینا لونا
نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت
ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تلفن: ۰۲۱-۲۲۹۴۰۰۵۴

دوست دارم به قصه‌های
این غول‌های عجیب گوش
کنم که این قدر بزرگ‌اند و از
عنکبوت‌های کوچولوی
خوشگلی مثل مامی ترسند.

● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

کلاس چندمی؟



● زهرا فرنییا

سلام!

چون نمی‌خواستم بوی بدم تو را اذیت کند، خودم نیامدم و برایت نامه نوشتم. النا جان، هیچ جورابی خود به خود شسته نمی‌شود. آخرین باری که ما را شستی، تازه حرف «د» را یاد گرفته بودی. نمی‌دانم الان کلاس چندمی؟ چون مدت‌هاست زیر کمد مانده‌ام.

امروز صبح که می‌خواستی به مدرسه بروی و باز هم دیرت شده بود، یک لنگه‌ی جوراب آبی را از پشت تخت و یک لنگه‌ی جوراب گل‌دار را از زیر بالشت برداشتی.

النا جان، امروز که آمدی خانه، لنگه‌ی من و بقیه‌ی جوراب‌ها را پیدا کن و بشوی. امیدوارم دوستانت امروز نبینند که تو یک لنگه جوراب گل‌دار و یک لنگه جوراب آبی پوشیده‌ای!

دوست‌دار تو: لنگه جورابِ خالِ خالیِ زیرِ تخت



● تصویرگر: زهره بیگللو



الفبا

معلم: الفبای فارسی را بگو ببینم.
دانش آموز: الف، ب، پ، ت، ث،
چهار، پنج، شش و ...
معلم: الفبای یونانی را بگو!
دانش آموز: آلفا، بتا، سه‌تا،
چهارتا، پنج‌تا، ...
معلم: نخواستم لااقل یک شعر
بخوان!
دانش آموز: نابرده رنج، گنج،
پنج، شش، هفت...!



تصویرگر: میثم موسوی



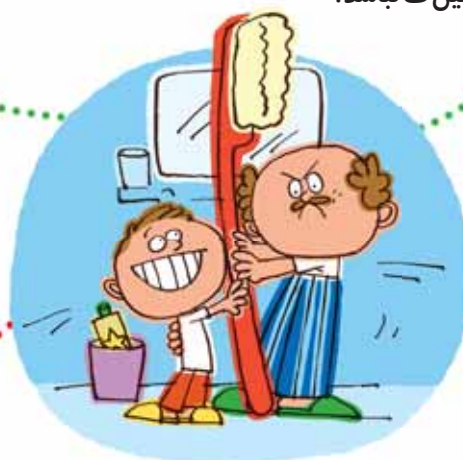
حاضر جوابی

معلم از دانش آموز پرسید: می‌توانی دو نوع میوه نام ببری
که در آن‌ها ویتامین ث باشد؟
دانش آموز گفت: آقا اجازه! شما یک میوه نام ببرید که در
آن ویتامین ث نباشد؟



آرزوی حیوانات

آرزوی جوجه تیغی:
نوازشش کنند.
آرزوی خرس پاندا:
بتواند عکس رنگی بگیرد.
آرزوی موش:
برای یک بار هم که شده گربه از ترس او خودش را
به موش مردگی بزند.



مسواک

پدر: چرا مسواک نمی‌زنی؟
فرزند: مسواک می‌زنم آن هم روزی سه مرتبه.
پدر: پس چرا مسواکت هنوز نو است و هیچ وقت
خیس نیست؟
فرزند: مگه مسواک قرمز مال من نیست؟
پدر: قرمز که مال من است!

هوای قدرتمند

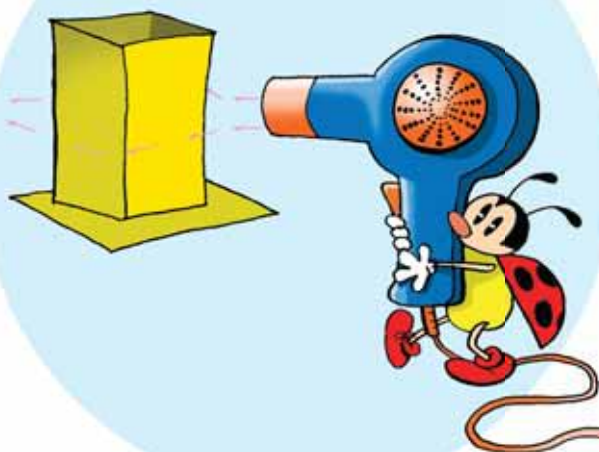


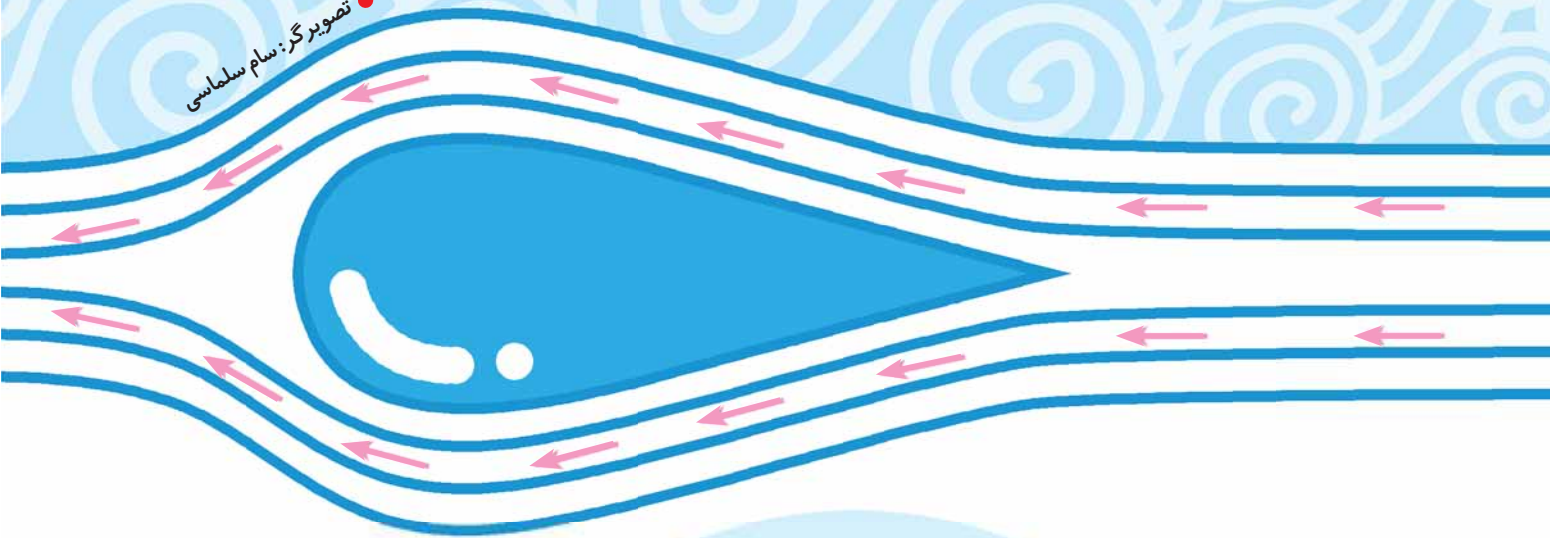
مجید عمیق

وسایله‌های لازم:

سه تکه مقوّا، چسب نواری، قیچی، سشوار

- ۱ مقوّاها را به سه شکل مختلف لوله کنید و با چسب محکم بچسبانید.
- ۲ ته هر کدام از این لوله‌های مقوایی را روی یک پایهی مقوایی بچسبانید.
- ۳ آن‌ها را کنار هم و روی یک میز بگذارید. از فاصله‌ی یک متری سشوار روشن را سمت آن‌ها نگه دارید تا جریان هوا به آن‌ها بخورد. آرام آرام سشوار را نزدیک‌تر ببرید.





چرا دوچرخه سواران از کلاه‌های کشیده و بیضی شکل استفاده می‌کنند؟

کدام یک از ماشین‌های زیر می‌تواند با سرعت بیش‌تری حرکت کند؟



- چه اتفاقی می‌افتد؟ به کدام شکل نیروی بیش‌تری وارد می‌شود؟

به این نیرو، «نیروی مقاومت هوا» می‌گویند.

- برای افزایش یا کاهش نیروی مقاومت هوا، چه کارهایی می‌توان انجام داد؟

حالا امتحان کنید: کاغذ مچاله شده و ورق کاغذ را هم‌زمان و از بلندی یکسان پایین بیندازید.

چرا کاغذ مچاله شده زودتر به زمین می‌رسد؟

یک سیب برای بابا لاکي

نمایش
عروضگی



● نغمه قاسم زاده عقیانی

شخصیت‌ها: پف فیل (فیل کوچولو)، نارگیلی (میمون کوچولو)، بابا لاکي (لاک پشت پیر).

بابا لاکي: یکی از سیب‌های آن درخت را بیاورید تا بگویم چه کسی زرنگ‌تر است.

(پف فیل و نارگیلی سریع کنار رودخانه می‌روند. پف فیل پایش را توی رودخانه می‌گذارد.)

پف فیل (با خوش حالی): شالاپ شلوپ... شالاپ شلوپ.
نارگیلی (با ناراحتی): من نمی‌توانم از رودخانه به این بزرگی رد بشوم.

پف فیل (می‌خندد): دیدی گفتم، من زرنگ‌ترم.

(بابا لاکي سرش را توی لاکش می‌برد.)

بابا لاکي: من می‌خواهم، هر وقت سیب را آوردید، من را بیدار کنید.

(پف فیل به آن طرف رودخانه می‌رود. خرطومش را دراز می‌کند تا یک سیب بچیند؛ اما نمی‌تواند. پف فیل برمی‌گردد.)

نارگیلی: پس کو سیبت؟

پف فیل (با ناراحتی): خیلی بالا بودند، خرطومم به آن‌ها نرسید.

نارگیلی: کاری ندارد که، از درخت بالا می‌رفتی.

پف فیل: تا حالا هیچ فیلی بالای درخت نرفته است.

نارگیلی (می‌خندد): دیدی گفتم، من زرنگ‌ترم.

پف فیل: اگر تو قوی‌تر هستی، پس کو سیبت؟

نارگیلی: اگر بتوانم از رودخانه رد بشوم، می‌دانم چه طوری سیب را بیاورم.

پف فیل: اگر این‌طور است، من می‌توانم تو را ببرم آن طرف رودخانه.

صحنه: نزدیک یک رودخانه،

است. پف فیل و نارگیلی با هم حرف

می‌زنند. بابا لاکي روی یک سنگ خوابیده است.

پف فیل: من از تو زرنگ‌ترم. ببین پاهایم چه صدایی می‌دهد. (پاهایش را روی زمین می‌کوبد). گرومب، گرومب، گرومب.

نارگیلی: نه، من از تو زرنگ‌ترم؛ ببین چه طور روی صخره‌ها می‌پریم. (نارگیلی از این طرف به آن طرف می‌پرد.)

پف فیل: من می‌توانم، گوش‌هایم را تکان بدهم، مثل بادبزن. نارگیلی: من هم می‌توانم از درخت آویزان بشوم، مثل نارگیل.

(بابا لاکي سرش را از لاکش بیرون می‌آورد.)

بابا لاکي: سر و صدای شما نمی‌گذارد بخوابم.

نارگیلی: بابا لاکي به پف فیل بگو که من از او زرنگ‌ترم.

پف فیل: نه، من زرنگ‌ترم.

بابا لاکي: دعوا نکنید، الان خودم می‌گویم چه کسی زرنگ‌تر است.

نارگیلی: کی زرنگ‌تر است؟ کی؟

بابا لاکي: آن درخت سیب را آن طرف رودخانه، می‌بینید؟

پف فیل و نارگیلی: بله.





می توانید به جای استفاده از گفت و گوهایی که برایتان آسان تر است، استفاده کنید. یا این که خودتان داستانی را به نمایش نامه تبدیل کنید و آن را نمایش دهید.

نارگیلی (می خندد): بیا باز هم برویم سیب بیاوریم.
(بابا لاکِی از دور به آنها نگاه می کند.)



نارگیلی روی پشت پف فیل سوار می شود و از رودخانه می گذرد. بابا لاکِی به آنها نگاه می کند و آهسته می رود.

پف فیل: این هم آن طرف رودخانه. (نارگیلی از درخت بالا می رود و یک سیب می چیند.)

نارگیلی: این هم یک سیب. (پف فیل و نارگیلی برمی گردند.)

پف فیل: بابا لاکِی کجایی؟!

نارگیلی (با ناراحتی): بابا لاکِی نیست!... حالا از کجا بفهمیم چه کسی زرنگ تر است!

پف فیل: معلوم است... تو زرنگ تر هستی، چون توانستی سیب را از درخت بچینی.

نارگیلی: نه، تو زرنگ تر هستی؛ چون من را بردی آن طرف رودخانه. (نارگیلی سیب را نصف می کند و نصف آن را به پف فیل می دهد.)

پف فیل (در حال سیب خوردن): چه

سیب خوش مزه ای.





سجاد



ابوالفضل



مسابقه‌ی نور، بخش دانش آموزی جشنواره‌ی مصطفی (ص) است. بچه‌هایی که این جا می‌بینی، هر کدام آزمایش‌های جالبی انجام داده‌اند و در مسابقه‌ی نور برنده شده‌اند.

پوست گردو و شمع را روی آب گذاشتیم. بعد دو قرص جوشان را در ظرف آب انداختیم. شمع خاموش شد. می‌دانید چرا؟ چون حباب‌های قرص جوشان، اکسیژن را از بین برده بود. آتش‌نشان‌ها هم برای خاموش کردن آتش از همین روش استفاده می‌کنند.

کف آتش‌نشانی

ابوالفضل کیخواه و سجاد سرفراز از مشهد

ما یک ظرف را تا نصفه پر از آب کردیم. بعد یک شمع کوچک را روشن کردیم و آن را توی پوست گردو گذاشتیم.

امیررضا



بنیامین



گلدان فتیله‌ای

بنیامین میرزایی و امیررضا میرزایی از کمیجان

می‌رساند. دیگر لازم نیست خودمان به گل آب بدهیم. این کار برای وقت‌هایی که مسافرت طولانی می‌رویم، خیلی خوب است. بنیامین: در انجام آزمایش از برادر بزرگ‌ترم کمک گرفتم. امیررضا: در انجام آزمایش‌ها همیشه حواسم به نکته‌های ایمنی هست.

ما زیر گلدان را سوراخ کردیم. سر یک فتیله (کاموا یا پارچه‌ی نخی) را در خاک گلدان و نزدیک ریشه گذاشتیم. سر دیگر آن را توی یک لیوان آب گذاشتیم. گلدان را روی لیوان گذاشتیم. در این آزمایش، فتیله، آب را از لیوان می‌کشد و به ریشه‌ی گل



اگر دوست داری بیش تر
در باره ی این مسابقه بدانی به این
سایت سر بز: noor.mustafaprize.org



نیما



محمدفواد

حرکت قایق

باید از قبل به کارهایی که می خواهد بکند، فکر کند.
نیما: اولین بار بعضی از کارها را یادمان رفت انجام دهیم و
آزمایش خراب شد؛ اما نا امید نشدیم و دوباره آزمایش کردیم.
این بار درست از آب درآمد.

محمدفواد خوش بین و نیما حسین خانی از سمنان
ما آزمایش حرکت قایق را با سرکه و جوش شیرین انجام
دادیم.
محمدفواد: کسی که می خواهد آزمایشش درست در بیاید.

سید محمد حسین: من هم آزمایش کردن را دوست دارم.
آزمایش ما سه بار خراب شد. حتی اگر ده بار هم خراب
می شد، باز آن را تکرار می کردیم تا درست در بیاید.

ماست طبیعی از ماست غیر طبیعی
سید محمد حسین طباطبایی و محمد مهدی رجبی
از مشهد



محمد مهدی

سید محمد حسین



بگرد و پیدا کن!

● سام سلماسی

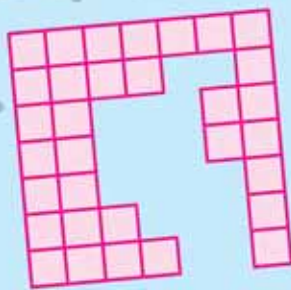


* کدام کیف، کیف، کیف، گمشده‌ی گربه است؟

بازی و ریاضی

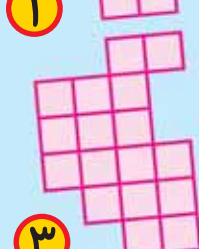
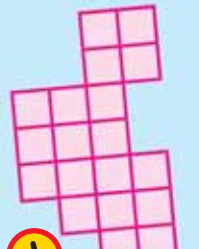
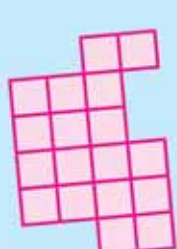
● علی حیدری

کدام یک از گروه مربع‌های زیر را در این شکل قرار دهیم تا شکل کامل شود؟



۲

۴



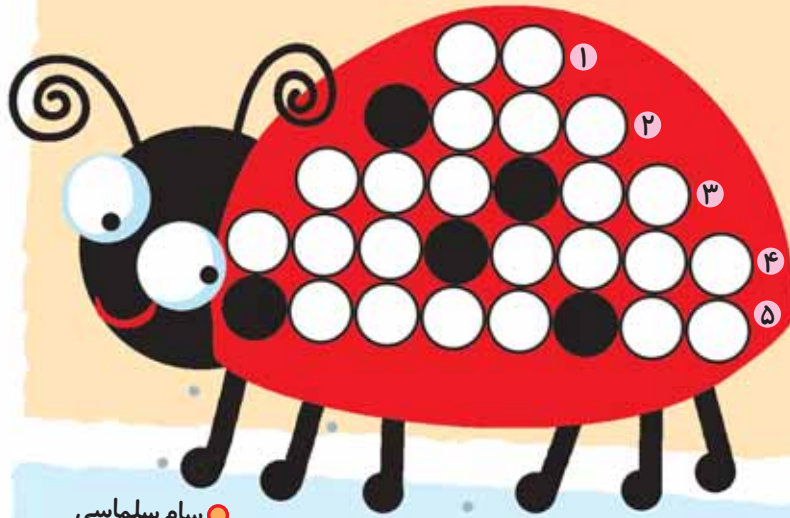
۳



جدول

○ زهرا اسلامی

- ۱ در گلدان می کاریم.
- ۲ زنبور و مار دارند.
- ۳ اولین ماه زمستان - میوه‌ی نارسیده.
- ۴ برای فرمان برداری از خدا می خوانیم - با دوربین عکاسی می گیریم.
- ۵ خشک نیست - لقب حضرت عیسی (ع)



○ سام سلماسی

این موش‌ها هر کدام یک توپ ۱۰ امتیازی دارند. جعبه‌های رنگی روی هر کدام از دو توپ قرمز و آبی عمل ریاضی جداگانه انجام می‌دهد که روی دیوار نوشته شده است. در آخر مسابقه کدام موش امتیاز بیشتری به دست می‌آورد؟



بازی و ریاضی

ماهی اخمو



تا به حال ماهی بداخلاق و اخمو را دیده‌ای؟ ماهی‌ای که اگر دستتان را نزدیکش ببرید، به شما حمله می‌کند و دوست ندارد هیچ ماهی دیگری کنارش باشد. ماهی‌های اخمو^(۱) ماهی‌های مهاجمی هستند که در آکواریوم‌های آب شیرین زندگی می‌کنند و با گیاهان طبیعی داخل آکواریوم خوب نیستند. آن‌ها جای استراحتشان را خودشان درست می‌کنند؛ یعنی قسمتی از شن‌های کف آکواریوم را گود می‌کنند تا آن‌جا بمانند.

گره ماهی

بزرگی به تمیز نگه داشتن آب آکواریوم می‌کند؛ البته به گره ماهی باید غذا هم بدهید. شب‌ها، گوشه‌ای از آکواریوم برای آن‌ها غذا بریزید تا ماهی‌های دیگر غذایشان را نخورند.

گره ماهی‌ها نقش خیلی خیلی مهمی در تمیز کردن آب آکواریوم دارند. آن‌ها علاقه‌ی خاصی به خوردن باقی مانده‌ی غذای دیگران دارند و چیزهایی را که از نظر بقیه به درد نخور است، می‌خورند. این کار کمک



فرشته ماهی

فرشته ماهی برخلاف ماهی اخمو، خیلی خوش اخلاق است. غذای فرشته ماهی‌ها کرم‌های کوچک، پشه‌ها و موجودات ریز است.



۱. نام اصلی آن فلاورهورن است.



شاعر کودکی وروستا

◉ اکرم کشایی

سلام بی صدا

◉ جعفر ابراهیمی (شاهد)

از بوی گل‌ها پر شده
هر گوشه از دنیای ما
لبخند خوب زندگی
پیدا است بر گلبرگ‌ها

هر برگ، هر گلبرگ گل
مثل سلامی بی صداست
هر غنچه و هر برگ گل
یک هدیه از سوی خداست

جعفر ابراهیمی (شاهد) در یکی از روستاهای اردبیل به دنیا آمده است. او وقتی دانش‌آموز بوده، در انشای خودش نوشته است:

«دوست دارم در آینده شاعر و نویسنده بشوم».
جعفر ابراهیمی بالاخره به آرزویش رسیده است. سال‌های زیادی است که او برای بچه‌ها شعر می‌گوید. او طبیعت را خیلی دوست دارد. برای همین، همیشه در شعرهایش به ابر، به باران، به درخت، به دریا، به گل و... توجه می‌کند. آقای ابراهیمی مثل شعرهایش، مهربان و با صفاست.





تونل بازی

● الناز قلی‌زاده
● عکاس: اعظم لاریجانی

در این بازی بهتر است تعداد شما زیاد باشد تا تونل بزرگ‌تری بسازید.

دو به دو رو به رو هم بایستید. از دو نفر بغلی، به اندازه‌ی یک قدم فاصله بگیرید. دو نفری که رو به رو هم هستند، دست‌های یک‌دیگر را می‌گیرند و بالا می‌برند و بعد تا نزدیک زمین پایین می‌آورند.

دو نفر راننده می‌شوند و از میان تونل دست‌ها عبور می‌کنند. وقتی راننده‌ها از تونلی که دست‌ها درست کرده‌اند، رد شدند، می‌دوند و کنار گروه آخر می‌ایستند و با گرفتن دست‌های یک‌دیگر تونل می‌سازند. حالا دو نفر اول تونل، راننده می‌شوند و از تونل عبور می‌کنند.



سالاد ماکارونی

زهر اسلامی
عکاس: اعظم لاریجانی

مواد لازم:

- ماکارونی شکل دار: یک بسته
- سینه‌ی مرغ پخته شده: یک عدد
- ذرت، نخود فرنگی، هویج
- خیارشور و فلفل دلمه‌ای خرد شده:
- از هر کدام نصف لیوان
- سس مایونز: دو تا سه قاشق غذاخوری
- نمک و فلفل: به مقدار لازم
- آبلیمو: به مقدار لازم

خوش مزه و
خوردنی

● با کمک بزرگ‌ترها

ابتدا در یک ظرف آب را جوش می‌آوریم و ماکارونی‌های شکل دار را در آن می‌ریزیم. ۸ تا ۱۰ دقیقه روی حرارت می‌گذاریم. بعد از این که ماکارونی‌ها کاملاً نرم شدند، آنها را آبکش می‌کنیم و می‌گذاریم تا سرد شوند.
تمام مواد خرد شده را در یک ظرف مخلوط می‌کنیم و ماکارونی را به آنها اضافه می‌کنیم. بعد سس، نمک، فلفل و آبلیمو را هم می‌ریزیم و به سلیقه‌ی خود تزیین می‌کنیم.



○ طرح و اجرا: لاله ضیایی

یاد می‌دهیم

